

<https://www.aftabekherad.ir>

Discursive Relations; A Model for Social Understanding

Salman Safdari

Social Researcher

Received: 2021/06/24

Accepted: 2021/07/18

Abstract

Social understanding in a plural and complex world that is faced with various types of discursive, social, identity, semantic, and political distinctions is a necessity and a strategic need for humanity today. The question is what types of relations and foundations can be the introduction to creating generalized mutual understanding between social forces, societies, discourses, identities, and different social and political currents. This article seeks to emphasize this question by emphasizing the importance of "discursive relations" as one of the types of social relations. Discursive relations are the basis for dialogue, interaction, epistemic, semantic, and intellectual exchange, eliminating mentalities and pessimism, creating a platform for relationship and cooperation, and maintaining social bonds. In discursive relations that are carried out in a context of equality, interaction, and understanding rationality, all social spheres become a place and focus for cooperation and interaction. The institutionalization of discursive relations depends on factors such as the growth of the public sphere, the expansion of the middle class, the growth of communicative rationality, the growth of critical knowledge, the generalization of discourse based on respect for collective rights, the creation and institutionalization of the self-conscious subject, social order and stability, the deepening of welfare and development indicators, and finally, socio-political and identity universalism, which are considered as requirements for this type of relations.

This article seeks to define the types of discursive relations, as well as discuss and examine the requirements, functions, and conditions for the emergence of discursive relations as the infrastructure of social understanding.

Keywords: social understanding, discursive relations, communicative rationality, communicative openness, declarative relations, critical knowledge.

روابط گفتمانی؛ الگویی برای تفاهم اجتماعی

سلمان صفدری^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۷

چکیده

تفاهم اجتماعی در جهان متکثر و پیچیده که با انواع تمایزات گفتمانی، اجتماعی، هویتی، معنایی و سیاسی مواجه گردیده است، یک ضرورت و یک نیاز راهبردی برای بشر امروز محسوب می‌شود. سؤال این است که چه نوع روابط و بنیان‌هایی می‌توانند مقدمه ایجاد تفاهم متقابل تعمیم‌یافته بین نیروهای اجتماعی، جوامع، گفتمان‌ها، هویت‌ها و جریان‌های متفاوت اجتماعی و سیاسی باشند. این مقاله درصدد است به این سؤال از طریق تأکید بر اهمیت «روابط گفتمانی» به عنوان یکی از انواع روابط اجتماعی تأکید نماید. روابط گفتمانی، بنیانی برای گفتگو، تعامل، بده‌بستان معرفتی، معنایی و فکری، رفع ذهنیت‌ها و بدبینی‌ها، ایجاد بستر برای رابطه و همکاری و حفظ پیوندهای اجتماعی است. در روابط گفتمانی که در بستر برابر، تعاملی و عقلانیت تفاهمی انجام می‌شود، تمامی عرصه‌های اجتماعی جایگاه و کانونی برای همکاری و تعامل می‌گردد. نهادینه‌شدن روابط گفتمانی منوط به عواملی همچون رشد عرصه عمومی، بسط طبقه متوسط، رشد عقلانیت ارتباطی، رشد دانش انتقادی، تعمیم گفتمانی مبنی بر احترام به حقوق جمعی، ایجاد و نهادینه شدن سوژه خودآگاه، نظم و پایداری اجتماعی، تعمیق شاخص‌های رفاه و توسعه و بالاخره عام‌گرایی سیاسی - اجتماعی و هویتی است که به عنوان الزامات این نوع روابط محسوب می‌شوند.

این مقاله درصدد است ضمن تعریف انواع روابط گفتمانی، الزامات، کارکردها و شرایط بروز روابط گفتمانی به عنوان زیرساخت تفاهم اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: تفاهم اجتماعی، روابط گفتمانی، عقلانیت تفاهمی، علانیت ارتباطی، روابط اظهاری، دانش انتقادی.

^۱ پژوهشگر اجتماعی - sn.safdari@gmail.com

مقدمه

انسان موجودیست که هویت و موجودیتش را در روابط متقابل و کنش تعاملی با دیگر همنوعان می‌یابد. رابطه، کلید دستیابی به نیازهای بشری و تحقق اهدافیست که انسان در هر دوره‌ای برای خود تعریف و کنش‌ها و برنامه‌های زندگی خود را بر مبنای آن تنظیم کرده است. رابطه، عاملی برای رشد و تعالی بشر، کسب آگاهی، دستیابی به علم، دانش، اندیشه و شکافتن مرزهای دانش است و جز در پرتو تعاطی و تعامل و هم‌افزایی متقابل امکان حصول به این بنیان‌ها برای بشر میسر نیست. رابطه، عامل ایجاد آرامش، امنیت، سکون روانی و اجتماعی و دستیابی به زندگی مبتنی بر حفظ پیوندها و حقوق متقابل است. رابطه، عامل کسب همدلی، همگامی، همراهی و هماهنگی بین اعضای بشر، گروه‌های متفاوت و اقوام و نژادهای گوناگون برای دستیابی به زیستی مشترک است که در پرتو آن بتوانند استعدادهای حقیقی خود را شکوفا و زیست جهانی مبتنی بر حفظ فضای ارتباطی و کنش‌های مشترک بیافرینند. رابطه، عامل و بنیانی است برای کسب «تفاهم»، عبور از تضادها و تعارضات، جنگ‌ها و تخصیصات، رسیدن به ثبات و پایداری و ایجاد محیطی پویا برای تحقق واقعیت‌ها و استعدادهای نهفته بشری و آرمان‌هایی که انسان را به سوی ثبات و پایداری و ایجاد محیطی پویا برای تحقق واقعیت‌ها و استعدادهای نهفته بشری و آرمان‌هایی که انسان را به سوی تعالی، تکامل، کسب و تحقق ارزش‌های انسانی و والا، یاری می‌دهد. رابطه، عاملی است برای «تحقق خویشتن» و تبدیل انسان از یک ارگانیزم رفتاری به «شخصیتی» اجتماعی که می‌تواند شاخص‌ها و بنیان‌های لازم برای زیست مشترک را فراهم و خود نیز به آن ملتزم باشد. بنابراین می‌توان بر این امر تأکید کرد که رابطه و روابط متقابل اجتماعی وجه بنیادین زندگی جمعی است که تمامی مختصات، استعدادها و زیست انسانی را برای تحقق حقایق بشری و کسب امتیازات مورد انتظار، شکوفا می‌سازد. رابطه، نیاز به هم‌فهمی دارد یعنی انسانها باید به ادراک، شناخت و معنای مشترکی برای موضوعات، اهداف، نمادها و کنش‌ها دست یابند. به عبارت دیگر همه چیز در روابط بین‌ذهنی^۱ ایجاد، تکامل، نهادینه و یا تغییر می‌یابد. به تعبیر هابرماس: «تجزیه و تحلیل «ادراک» حسی بازنمودهای نمادی روشن می‌کند که چگونه فهم معنا با ادراک اشیای مادی متفاوت است؛ فهم معنا مستلزم برقرار کردن رابطه بینا - اذهانی با ذهن‌هایی است که این بازنمودها را ساخته‌اند» (هابرماس، ۱۳۹۹: ۱۳۸).

بنابراین فهم، معنا و ادراک مشترک در رابطه‌ای بین‌ذهنی بین من و من‌های دیگر ساخته و پرداخته و به

^۱. Inter Subjective

عاملی برای تعامل، تداوم ارتباط و ادراک مشترک مبدل می‌گردد. زندگی جمعی سراسر «رابطه»، «معنا»، «فهم و تفهم»، «تفاهم» و «بازاندیشی» برای ارتقاء آنها و دستیابی به سطح بالاتری از فهم و معنا است. اما یک اصل اساسی را نباید از نظر دور داشت که فرایندهای ۴گانه فوق در خلاء پدیدار نمی‌گردد، بلکه فهم و تفاهم بازنمودی از حقایق جاری در فضای اجتماعی، کنش‌های تعاملی مستمر و بازسازی و ساخت مداوم معناست. به تعبیر دیگر زندگی جمعی «سازه‌ای اجتماعی» است که مداوماً در عرصه‌ها و میدان‌های اجتماعی جاری است و انسانها در فرایندهای مستمر آنچه را می‌خواهند، می‌سازند و متناسب با آن به معنای مشترک تبدیل و متناسب با آن به تعامل می‌پردازند. باز هم هابرماس در این زمینه بیان می‌دارد «فهم یک بازنمود نمادی، به طور اساسی نیازمند مشارکت در فرایند «حصول تفاهم» است، معنا چه در کنش‌ها، نهادها، فرآورده‌های کار، واژه‌ها، شبکه‌های همکاری متبلور شده باشد یا در اسناد، تنها از درون قابل دسترسی می‌شود» (همان: ۱۳۸).

بنابراین معناسازی، فهم معنا و دستیابی به تفاهم را باید بنیان و اساس زندگی جمعی در تمامی دوران‌ها، عصرها و نسل‌ها دانست، منتهی با اشکال و صورت‌ها و بویژه در سطوح متفاوت.

سؤال اساسی بشر مدرن، جامعه مدرن و روابط مدرن این است که این فرایند با توجه به پیچیدگی فرایندهای زندگی جمعی، تراکم ارتباطی، تمایزات اساسی و نظامات معرفتی، سیاسی و اجتماعی گوناگون، تضاد منافع و اندیشه‌ها، گسترش و توسعه جمعیت‌شناختی و جامعه‌شناختی، ... چگونه قابل حصول است. یعنی دستیابی به معنای مشترک، تفاهم و هم‌فهمی که حاوی درک مشترک و باور و پایبندی به الگوها و معانی باشد. چگونه امکان دستیابی دارد. این سؤال است که جامعه‌شناسی در تلاش است از طریق نظریه‌پردازی‌های گوناگون به آن پاسخ داده، روندهای کسب، تداوم و پایداری این بنیان اساسی را مورد موشکافی نظری و کالبدشکافی تحلیلی قرار دهد. در این گزارش کوتاه تلاش خواهد شد، ضمن تحلیل و بازکاوی مسأله روابط اجتماعی و گونه‌شناسی از انواع آن، الگویی از رابطه که می‌تواند به بنیانی برای کسب فهم و تفاهم باشد، با استناد به دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مورد کاوش و بررسی قرار گرفته و الگوی «روابط گفتگومانی» و نقشی که می‌تواند در این فرایند اساسی زندگی جمعی داشته باشد را مورد تبیین و تحلیل قرار خواهیم داد.

۱- چستی رابطه اجتماعی

قبل از اینکه تصویری از الگوهای روابط متقابل ارائه دهیم، ذکر این نکته لازم است که تفسیری دقیق از رابطه اجتماعی و جایگاه کارکردی آن در زندگی اجتماعی ارائه دهیم. جورج زیمل جامعه‌شناس آلمانی در این خصوص بیان می‌دارد: «انسان قبل از هر چیز «موجود در رابطه» است. ما همیشه آنهایی هستیم که مرتبط را جدا می‌کنند یا جدا شده‌ها را مرتبط می‌کنند» (پوگام، ۱۳۹۵: ۶۰).

این تعبیر زیمل گویای آن است که جامعه چیزی جز رابطه بین انسان‌ها در ساحت‌ها، انواع و الگوهای متفاوت نیست. بنابراین ارتباط، فرایندی است پویا، مستمر و نوشونده و اساساً در تعریف ارتباط این عناصر مورد تأکید قرار می‌گیرد: «ارتباط فرایندی نظام‌مند و پویاست که معانی در آن خلق و بواسطه نمادها در فعل و انفعال بشری منعکس می‌گردد» (Wood, 1994: 28). با این تعبیر می‌توان گفت پویایی رابطه، عاملی است برای بازسازی، بازتفسیر، نوسازی و ایجاد فهم در سطحی بالاتر و برای اهدافی دقیق‌تر. ارتباط واجد پیام‌ها و پیغام‌ها و در نتیجه معانی خاصی است که مداوماً تکرار و نوسازی می‌شود. «ارتباط ما همیشه در یک موقعیت یا موقعیت‌های خاص اجتماعی یا به تعبیر دقیق در میدان‌های خاصی که جمعی از انسانها حضور دارند، ایجاد می‌گردد. موقعیت، متن^۱ و میدان^۲ کانون‌های اساسی رابطه هستند. تمایز، زمان، موقعیت، جایگاه، قوانین، هنجارها، نیاز، باور، ارزش، معنا، و دهها عامل دیگر رابطه اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، اما آنچه اهمیت دارد، حقیقت و اهمیت رابطه به عنوان بنیان زندگی اجتماعی است. گرچه هیچ چیز پایا نیست و همه چیز در حال تغییر است و به تعبیری همه چیز ناپایدار هستند، الا قانون تغییر که همیشگی است، اما همه چیز در روابط متقابل پدیدار می‌گردد، حتی تغییر. همچنین نقش فرهنگ در ایجاد ارتباط بسیار بنیادین است. وود در این باره می‌گوید: «بزرگترین نظامی که ارتباط را تحت تأثیر قرار می‌دهد، فرهنگمان است. این فرهنگ، محیطی است که در آن تمام فعل و انفعالات، شکل می‌گیرد» (همان: ۲۹). در عین حال: «قوانین، ارزشها، معیارها، رسوم، منع‌های مذهبی، سنت‌های یک فرهنگ همه بر روی سایر بخش‌های سیستم ارتباط، اثر می‌گذارند» (لاری لاور و دیگران، ۱۳۷۹: ۶۲). ابزار و وسایل و همچنین موضوعات مختلف عاملیست برای ارتباط برقرار کردن. اگر زبان را یک رسانه اساسی بدانیم، کلمات در نقش سلول‌ها و مفاهیمی هستند که امکان فهم مشترک را فراهم

^۱. Context

^۲. Field

می‌آورند. همین نقش را دربارهٔ نمادها^۱ می‌توان بیان کرد، نمادها واجد معنا هستند و ما از طریق این نمادها می‌توانیم رابطه برقرار کرده، همدیگر را بفهمیم و متناسب با آن جواب بگوییم. همین وضعیت را می‌توان در «هنر» مورد اشاره قرار داد. هنر نیز ابزار رابطه است و می‌تواند نقش اساسی در انتقال مقصود، معنا، ادراک و شناخت داشته باشد: «هنر روش نمادین ارتباط برقرار کردن است. یکی از مهمترین عملکردهای هنر، ارتباط برقرار کردن، نمایش دادن و تقویت کردن موضوعات و ارزش‌های مهم فرهنگی است. بنابراین هنر دارای عملکردهای یکپارچه‌ای در جامعه است» (Nanda, 1990: 43). ارتباط اگر در گذشته به شکل مستقیم و یا در قالب‌های نمادین انجام می‌پذیرفت، اما امروزه ارتباط، قالب‌های نوینی یافته است که بویژه نقش رسانه‌های ارتباط جمعی مدرن، شبکه‌های اجتماعی، فضای مجازی و... در آن بسیار اهمیت یافته است. روابطی که صرفاً محدود به هم‌نوایان فرهنگی نبوده و هم‌زمان عناصر و اعضای دیگر فرهنگ‌ها می‌توانند از طریق نمادها، زبان‌ها، نشانه‌ها، ... با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و به بده‌بستان معنایی، معرفتی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، ... بپردازند. بنابراین رابطه‌ای مستمر، بده‌بستانی و دیالکتیکی بین فرد و جامعه وجود دارد و افراد همانقدر که تأثیر می‌پذیرند، از طریق ارتباط می‌توانند تأثیر بگذارند، همانقدر که خود تغییر می‌پذیرند، می‌توانند به کنشگر تغییر تبدیل شده و خود عاملی برای تغییر باشند. همانقدر که می‌توانند از جامعه و نگرش‌های اجتماعی فهم و ادراک پیدا کنند، می‌توانند عاملی برای فهم و انتقال معنا باشند و در ایجاد تفهیم و تفاهم تأثیرگذار باشند. فرد و جامعه، مقدمه و نتیجهٔ یکدیگرند: «هر فرد در یک زمان هم خالق جامعه است و هم مشخص‌ترین محصول جامعه» (Barnlund, 1989: vii). بنابراین می‌توانیم تأکید کنیم ارتباط و روابط متقابل پدیده‌ای است انسانی و فرایندی است مستمر و پویا و دارای نظم و سامان‌مندی مناسب که از نظر کارکردی، هم خالق معانی هستند و هم بواسطه عناصری همچون زبان، نماد و دیگر ابزارها و رفتارهای بشری، انسان‌ها معانی را به یکدیگر منتقل و عاملی برای پایداری و پایداری ادراکی و ثبات و معنابخشی به رفتارها و روابط می‌گردد. ارتباط مبتنی بر موقعیت، متن، میدان و کنشگرانی است که مداوماً این فرایندها را بازتولید و بازانتشار می‌نمایند. پیام‌های رد و بدل شده و معانی متقابل عاملی برای ایجاد اشتراک، تفاهم، هم‌فهمی و انتظارات متقابل می‌گردد که زندگی بشری در آن تولید و تداوم می‌یابد. از طریق ارتباطات است که انسان‌ها به میدان‌های اجتماعی

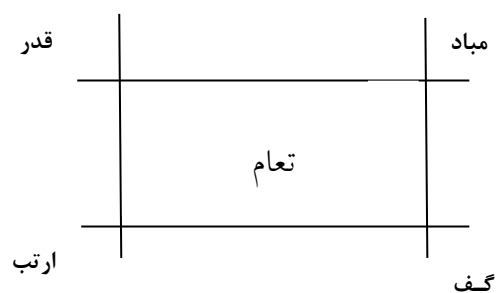
^۱. Symbols

وارد می‌شوند، از یکدیگر چیزی می‌آموزند و دانش و داشته‌های خود را تکمیل و یا اصلاح می‌نمایند و بدین وسیله به سامانی برای جامعه دسترسی پیدا می‌کنند.

سؤالی که اکنون پیش روی ماست این است که اولاً آیا همه روابط یگانه هستند، یعنی روابط جاری در مناسبات انسانی یگانه، مشابه و مشترک است، یا اینکه می‌توانیم انواع متفاوتی از روابط را از یکدیگر متمایز سازیم، ثانیاً از میان انواع روابط موجود در اجتماعات بشری کدامیک از انواع روابط است که با مختصات، ضرورت‌ها و شرایطی که بشر مدرن با آن مواجه است و پیچیدگی، تمایز، چندگانگی، ادراک‌های متفاوت و منابع گوناگون... از مختصات آن است، تناسب و انطباق کاملتری دارد. به تعبیر دقیق‌تر اگر دستیابی انسان در نتیجه تمایزات و تعارضات معناشناختی، وجودشناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی، کار پیچیده‌ای است و نمی‌توان به سهولت به آن دست یافت، چه نوع روابطی می‌تواند گره از کار بشر گشوده و رسیدن به تفاهم، همگرایی، ادراک و معنای مشترک را تسهیل نماید.

در پاسخ به این سؤال است که باید انواع روابط را از یکدیگر متمایز ساخت و مختصات هر یک را بیان نمود تا مشخص شود چه نوع روابطی می‌تواند زمینه‌ساز تفاهم متقابل باشد.

جامعه‌شناسان ۴ نوع رابطه را از یکدیگر متمایز می‌سازند، «به صورت تحلیلی چهار نوع عمده تعامل را می‌توان از هم تمییز داد. این چهار نوع عمده عبارتند از: روابط مبادله‌ای (A)، روابط قدرت (G)، روابط گفتمانی^۱ (L)، روابط ارتباطی (اجتماعی)^۲. این چهار نوع رابطه وجود دارد که الگوی آن را می‌توان در شکل زیر مورد ملاحظه قرار داد:



شکل ۱: انواع روابط

^۱. Discursive relationship
^۲. Communal relationship

در «روابط مبادله‌ای»، کالا و خدمات مورد احتیاج اطراف رابطه رد و بدل می‌شوند. در «رابطه قدرت»، دستورات رد و بدل می‌شوند، در «روابط گفتمانی»، اطلاعات و برداشت‌ها جهت رسیدن به فهم و تفاهم رد و بدل می‌شوند و بالاخره در «روابط اجتماعی» (ارتباطی) حس و تکلیف و عاطفه مبادله می‌شوند (چلبی، ۱۳۷۵: ۱۸).

همانگونه که در متن به آن اشاره شده است، روابط اجتماعی ترکیبی از این ۴ رابطه است و همزمان تمامی این روابط در تعاملات اجتماعی جریان دارد. آنچه اهمیت دارد این است که کدامیک از این روابط می‌توانند بنیانی برای نظم، پایداری، فهم مشترک، دستیابی به تفاهم و دستیابی به الگویی مشترک از معنا، روابط و کنش‌هایی باشند که جامعه را به سوی وفاق، انسجام، هم‌فهمی و بویژه تفاهم سوق دهد. همانطوریکه در متن اشاره شده است، الگویی از روابط که بنیانی برای بده‌بستان‌های مفهوم نظری، معناساختی و تفاوت‌های شناختی - معرفتی است، روابط گفتمانی است. در این نوع رابطه است که انسانها در بستری برابر و به دور از تنش‌های ناشی از استیلاجویی و خارج از گفتمان قدرت در میدان‌هایی که عقلانیت و رعایت حقوق متقابل بر آن مستولیت، به بده‌بستان می‌پردازند و از طریق قدرت منطق و استدلال، هم‌فهمی و مجاب‌سازی مشترک به تفاهم دست می‌یابند. این نوع روابط است که عاملی برای ایجاد تعامل، دستیابی به درک مشترک، ارزشیابی و ارزیابی نسبی از افکار و اندیشه‌ها و همچنین برداشت‌های متنوع از جامعه، هستی، روابط اجتماعی، ارزش‌ها، ترجیحات، چگونگی دستیابی به همفکری و هم‌اندیشی که مقدمه کسب تفاهم است، روی می‌آورند.

اکنون سؤال جدی‌ای که باید به آن پاسخ گفته شود، این است که تفاهم چیست، چگونه به دست می‌آید و نقش روابط گفتمانی در فرایند تفاهم چگونه تعریف می‌شود.

۲- تفاهم اجتماعی و چگونگی دستیابی به آن

تفاهم را می‌توان بنیان اساسی نظم و پایداری و ایجاد بستر متوازن برای تحقق آرمان‌های انسانی و رسیدن به الگویی مناسب برای زیست مشترک دانست. حصول به تفاهم همانگونه که اشاره شد، فرایند پیچیده و غامضی است که از بستر ارتباطات متقابل، اعتماد و باور به حقوق مشترک و در کنش‌های تعاملی امکان حصول و دستیابی دارد. هابرماس در خصوص کیفیت حصول به تفاهم و معنای آن اینگونه بیان می‌دارد: «معنای ساده «حصول تفاهم» این است که حداقل دو فاعل در مقام گوینده و عمل‌کننده، منظور یک بازنمود زبانی را به شیوه‌ای واحد درک کنند. معنای یک صورت، بیانی پایه‌ای عبارت از

کمکی است که در رساندن منظور کنش گفتاری قابل پذیرش انجام می‌دهد. شنونده برای اینکه منظور گوینده را با کنش گفتاری بفهمد باید به شرایطی که این کنش تحت آن قابل پذیرش است، وقوف داشته باشد.... در یک کنش ارتباطی توافق دست کم در سه سطح صورت گرفته است. ما وقتی متوجه این مسأله می‌شویم که در نظر داشته باشیم در یک کنش ارتباطی «گوینده» زبان قابل فهمی را انتخاب می‌کند، برای اینکه با یک «شنونده» درباره «چیزی» به تفاهم برسد و به این ترتیب «منظور خود» را بفهماند» (هابرماس، ۱۳۹۹: ۳۰۷).

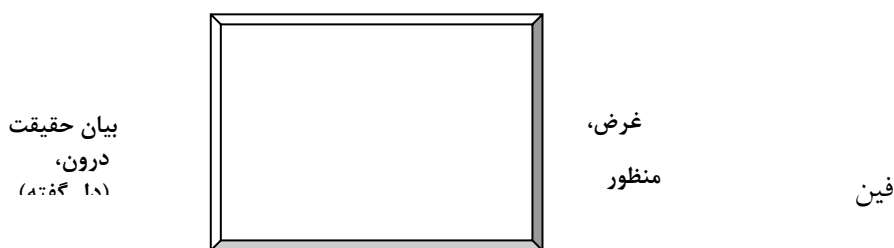
بنابراین توافق و تفاهم مستلزم طی فرایندهایی است که شامل انتخاب یک زبان قابل فهم، ایجاد رابطه بین‌الذهانی، انتقال داده‌ها، منظور و مقاصد، احساسات و باورهای معین، بده‌بستان مستمر، فهم متقابل از موضوع مشترک، تعدیل دیدگاه‌ها، رسیدن به تفاهم و هم‌فهمی از موضوع، مقاصد و نیات و بالاخره کسب توافق مشترک از موضوعی که در کنش ارتباطی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته است. این فرایند هم به بازآمدهای ذهنی یعنی درونیات و ادراک از موضوع یاری می‌رساند و هم عاملیست برای بیان صادقانه، کسب اعتماد و از همه مهمتر دستیابی به وفاق در کنشی تعاملی نسبت به موضوعات مشترک. آنچه در این فرایند اهمیت دارد، مشارکت تفاهمی طرفین نسبت به موضوعی مشترک با رویکردی مجاب‌گونه و عاری از تمایلات استیلاجویانه و یا دست زدن به مشاجرات و یا تضادهای اجتماعی است.

بنابراین «کنش‌های گفتاری» (یعنی گفتگو و طرح دیدگاه‌ها) از نگاه هابرماس واجد ۳ بنیان ارتباطی است: «کنش‌های گفتاری به عنوان وسیله» حصول تفاهم به موارد ذیل خدمت می‌کند: الف) ایجاد و تجدید روابط بیناشخصی، که در آن گوینده با چیزی در دنیای نظم‌های اجتماعی مشروع وارد رابطه می‌شود؛ ب) عرضه وضعیت و رویدادهایی در دنیای بیرون که به واسطه آن گوینده با چیزی در جهان واقعیت در رابطه قرار می‌گیرد؛ ج) بروز دادن تجارب ذهنی (حدیث نفس) که در آن گوینده، چیزی در جهان ذهنی، چنان که تنها در دسترس او است، رابطه‌ای ایجاد می‌کند» (همان: ۳۰۸-۳۰۷).

بنابراین کنش گفتاری بطور مداوم در میدان‌های اجتماعی و در میدان‌های تفاهمی تکرار می‌شود و بازیگران اجتماعی به عنوان کنشگران تفاهمی داشته‌های خود، اعم از ذهنیت، تمایل ارزشی، دانش، را به این میدان آورده و به اشتراک می‌گذارند تا مورد نقد، بازاندیشی و یا پذیرش و اصلاح قرار گیرد. همانطوریکه بیان شد، آزادی، عقلانیت، مجاب‌سازی، برابری، نبود اجبار و پذیرش یکدیگر از بنیان‌های اساسی رابطه و کسب تفاهم است. باز هم هابرماس فرایند حصول تفاهم را تشریح می‌کند: «عمل حصول

تفاهم برخلاف باز نمایش یا شناخت مستلزم نبود اجبار است، زیرا تعبیر حصول تفاهم در اینجا به مفهوم هنجاری به کار می‌رود. از دیدگاه مشارکت‌کنندگان، حصول تفاهم یک رخداد تجربی نیست که موجب توافق عملی شود، بلکه متقاعد کردن متقابل است که در آن کنش‌های مشارکت‌کنندگان بر مبنای انگیزش عقل هماهنگ می‌شود. «حصول تفاهم» به ارتباطی اطلاق می‌شود که هدفش رسیدن به توافق دارای اعتبار است. تنها به همین دلیل است که ما می‌توانیم امیدوار باشیم که بر مبنای توضیح خصوصیات صوری کنش معطوف به حصول تفاهم به مفهومی از عقلانیت برسیم» (همان: ۳۸۱).

به تعبیر شولتس فون تن، مفاهمه دارای ۴ وجه اصلی است که بنیانی برای تفاهم است. او از این ۴ وجه تحت عنوان «مربع مفاهمه» یاد می‌کند. محتوای موضوعی ربع مفاهمه که در تصویر زیر ارائه شده است، بیانگر آن است که طرفین گفتگو و یا طرفین ارتباط در کنش تفاهمی ناشی از عقلانیت تفاهمی با خود آن را به میدان مفاهمه می‌آورند. نقص در هر یک از این چهار معیار، اساس تفاهم را با اشکال مواجه و منشاء «سوء تفاهم» می‌شود. این مربع شامل: محتوای موضوع مورد بحث، بیان حقیقت درون، نوع مناسبات طرفین، غرض، منظور و خواست هر یک از طرفین مفاهمه است.



نوع مناسبات طرفین

شکل ۲: چهاروجه پیامی مربع گفت و شنود و مفاهمه (شولتس فون تن و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۷)

در وجه اول «محتوای موضوعی»، افراد اطلاعات خود را درباره یک موضوع به میدان می‌آورند، وجه دوم «نوع مناسبات طرفین» است که چقدر یکدیگر را قبول دارند، چقدر به یکدیگر احترام می‌گذارند، چقدر یکدیگر را نقد می‌کنند، چقدر ارتباط را جدی می‌گیرند، یعنی پذیرش متقابل. در وجه سوم درخواست، تقاضا، بیان دیدگاه و نیات خود است که مسیر مفاهمه را برای برانگیختن، ترغیب، یا تشویق مخاطب روشن می‌نماید و بالاخره در وجه چهارم حقیقتی از درون را باز می‌گوید و فرد آن را واگویی می‌کند. این چهار وجه اساسی مفاهمه، گفتگو، رسیدن به تفاهم و کسب دیدگاه مشترک و توافقی است.

عوامل گوناگونی موجب سوء تفاهم می‌شود که قصد ورود به آن را نداریم، ولی اساس تضادها، درگیری‌ها، خشونت‌ها و تعارضات که نظم، انسجام، پایداری و ثبات اجتماعی را با اختلال مواجه می‌سازد، همین سوء تفاهمات است که در یکی از اضلاع چهارگانه مربع مفاهمه حادث می‌گردد. نفی حقیقت دیگری، اقتدارگرایی، عدم باور درونی به حقوق دیگری، بیان مبهم، سوء نیت، غضب و خشم... از جمله عوامل و زمینه‌هایی هستند که روند مفاهمه و تفاهم را با اختلال و تعارض مواجه و کسب فهم و تفاهم را نه تنها با تأخیر بلکه با انسداد مواجه می‌سازند. نقش واسطه‌مند «زبان»، در فرایند تفاهم بسیار اهمیت دارد، استفاده از زبان گفتاری در کنار کنش ارتباطی، حفظ فضا و گفتگوی تعاملی و پافشاری بر فرایند مجاب‌سازی و احترام به حقوق و نظرات متقابل، فرایند فهم و تفهیم را تسهیل می‌کند و روش کسب مفاهمه و رسیدن به تفاهم را نیز با سهولت بیشتری همراه می‌سازد.

شاید بتوان تأکید کرد «عقلانیت تفاهم» بنیان ارتباط، باور درونی و عامل پایداری و ثبات برای رسیدن به مفاهمه است، اما این عقلانیت به یکباره در جامعه قابل حصول نیست، بلکه مستلزم آن است که جامعه به مرحله‌ای از دانش، نیاز، ارزش‌های انسانی و استعلایی، آگاهی جمعی و پذیرش متقابل... رسیده و خود را به آن ملتزم بداند: «ظرفیت عقلانیت تفاهم در زبان به میزانی تحقق می‌گردد که انگیزه و تعمیم ارزشی پیشرفت کند و هر چه بیشتر از حوزه‌های مسأله‌دار فاصله بگیرد، فشار افزایش‌دهنده برای عقلانیتی که یک زیست جهان غیر مسأله‌انگیز به سازوکارهای تفاهم متقابل اعمال می‌کند، نیاز به اجماع حاصل آمده در هم‌کنشی را افزایش می‌دهد، و این هزینه‌های انرژی تفسیری و ریسک عدم وفاق را بالا می‌برد» (هابرماس: ۵۷۳).

تفاهم، تمامی ساحت‌های اجتماعی را در بر گرفته و محدود به عرصه یا میدانی خاص نیست، نمی‌توان در عرصه سیاسی به دنبال تفاهم بود ولی در عرصه اندیشه و یا حقوق از چنین بنیانی، چشم‌پوشی کرد. بنابراین حداقل می‌توان ۴ نوع تفاهم را در جامعه به عنوان اصول بنیادین مفاهمه در نظر آورد: «تفاهم نمادین در سطح کلان دارای چهار بُعد اصلی است، یعنی تفاهم شناختی (بینشی)، تفاهم قانونی (حقوقی)، تفاهم اجتماعی (هنجاری)، تفاهم ارزشی (اخلاقی)» (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۴).

ایجاد بستر مناسب برای ایجاد گفتگو و بده‌بستان‌های نظری و عملی و دستیابی به تفاهم در عرصه‌های چهارگانه، ضرورت اجتناب‌ناپذیر جهان جدید است. حصول به تفاهم با این تعبیر ساحت و الگویی فراگیر و تعمیم‌یافته دارد و باید به یک فرایند ساختاری در روند توسعه و به‌گشت اجتماعی تبدیل شود تا خود بنیانی برای ایجاد بستر مساعد تکاملی و توسعه‌ای قرار گیرد.

بنابراین با توجه به آنچه بیان شد می‌توان ابعاد و بنیان‌های تفاهم و ایجاد مفاهمه اجتماعی را در قالب گزاره‌های کلی استخراج و ارائه کرد:

۱. تفاهم «سازه‌ای اجتماعی» است که در کنش‌ها و روابط تعاملی ایجاد می‌شود
۲. تفاهم امری «تجدید شونده» است و مداوماً در حال تغییر، تولید و بازتولید است، به عبارت دیگر روندی مستمر دارد که باید زمینه‌های آن فراهم آید
۳. تفاهم در بستر کنش‌های ارتباطی و روابط تعاملی و گفتمانی ساخته و قابل حصول است
۴. واسطه‌های تفاهمی شامل عناصر و عواملی مثل: زبان، نماد، گفتگو، بازاندیشی، اندیشه، معنا و... است

۵. تفاهم بر بنیان‌ها و اصولی استوار است که برخی از این بنیان‌ها عبارتند از: عقلانیت تفاهمی، نقد، باور به حقوق متقابل، برابری، منطق و استدلال، مدارا و تحمل‌پذیری
۶. هدف تفاهم در حقیقت نیاز انسان و ضرورت جهان و انسان مدرن است که در قالب نیازهای تفاهمی پدیدار می‌گردد، برای دستیابی به زیست جهانی بهتر
۷. آنچه به میدان‌های تفاهم آورده می‌شود شامل درونیات، ذهنیات، دانش، تفکرات، گرایش‌ها، گفتمان‌ها، نگرش‌ها، بینش‌ها، مقاصد، نیات، خواست‌ها، ... است که باید با روشنی و شفافیت مطرح و عاملی برای نقد و بازاندیشی قرار گیرد

۸. میدان‌های تفاهمی، میدانی برای بده‌بستان، گفتگو، اصلاح، نقد،... در بستری برابر و مختارانه است، که باید به عاملی برای رفع ذهنیت‌ها، سوء تفاهم‌ها، سوء برداشت‌ها و تعارضات و تضادها منتهی گردد.

۳- روابط گفتمانی و تفاهم

همانطوریکه بیان شد تفاهم بنیان و اساس زندگی جمعی در جوامع پیچیده است که باید به عنوان یک سازه اجتماعی مداوماً تولید و بازتولید شود، تا ضمن اینکه از سامان اجتماعی محافظت می‌شود، اعضای جامعه در بستری از روابط شفاف، همدلانه و اظهاری به میدان‌های تعامل با یکدیگر وارد و از این طریق اهداف خود را تحقق بخشند. بنیان این فرایند پیچیده بر «رابطه» استوار است، روابطی که بتواند انگیزش لازم را برای اجزای جامعه فراهم آورده و از حقوق و آزادی‌های آنان صیانت و در محیطی عاری از تنش، زور، اجبار و فشار، این تعاملات را پایداری بخشد. سطح روابط و گونه‌های آنان در یک جامعه یگانه نبوده و بنیان‌های ارتباطی متفاوت است. اگر اساس رابطه را مبادله بدانیم که طرفین در میدان‌های

اجتماعی کالاها، فرآورده‌ها و یا محصولات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری را مبادله می‌کنند، نوع روابط نیز متمایز می‌گردد. در میدان‌های اقتصادی، اساس مبادلات بر کنش‌ها و روابط ابزاری استوار و محاسبه‌گری و سود و زیان و توجه به منافع، بنیان این رابطه محسوب و آنچه مبادله می‌شود، کالاهایی است که مبادله آن سود مادی را نصیب طرفین می‌نماید. این مبادلات در «عرصه سیاسی» بر مبنای قدرت شکل می‌گیرد و آنچه مبادله می‌شود، حمایت، اعتماد و واگذاری قدرت از جانب مردم به حاکمان و آنچه از جانب حاکمان مقرر شود، تحقق اهداف جمعی است. در «عرصه اجتماعی» نیز آنچه مبادله می‌شود، عواطف متقابل، همکاری، حقوق متقابل و تکالیفی که اجزای جامعه ملزم به رعایت و پایبندی به آن هستند، اما آنچه که منشاء اصلی تفاهم در یک نظام اجتماعی و در عرصه عمومی است، «روابط گفتمانی» است. در روابط گفتمانی آنچه مبادله می‌شود شامل دانش، اطلاعات، پنداشته‌ها و برداشته‌ها، نظرات و نظریات، خواست‌ها و تمایلات، معرفت و اندیشه، ... است. تشریک مساعی، مبادلات فکری و معرفتی، نقد و بازاندیشی، نواندیشی و اصلاح، رفع ذهنیت‌های منفی، رسیدن به رویکردها، اهداف، باورها و ارزش‌های مشترک، هنجارمندی و رفع سوء برداشته‌ها و یا بدبینی‌ها و دوئیت‌ها، تنها از طریق روابط گفتمانی قابل حصول است که در بستری از قوانین، هنجارها، و سطحی از دانش و تعهد متقابل و افزایش سطح آگاهی‌های جمعی نسبت به ضرورت‌های زیست جمعی در دنیای پیچیده کنونی، ایجاد، تعمیق و تداوم می‌یابد. روابط گفتمانی نیز همانند تمامی روابط اجتماعی دیگر، محدود به عرصه‌های خاص نیست و تمامی ساحت‌های اجتماعی را دربر می‌گیرد. به تعبیر دقیق‌تر، مبادلات با رویکرد گفتمانی، تنها به عرصه فرهنگ محدود نمانده و در سایر عرصه‌های جمعی که کانونی برای تبادل و تفاهم است، این الگوی ارتباطی تعمیم یافته است.

در یک نگاه کلی می‌توان عرصه‌ها و انواع روابط گفتمانی را به ۴ نوع تقسیم و گونه‌شناسی کرد: «به لحاظ تحلیلی، روابط گفتمانی را می‌توان به چهار نوع عمده تقسیم نمود، شامل روابط گفتمانی علمی، روابط گفتمانی سیاسی، روابط گفتمانی اخلاقی و بالاخره روابط گفتمانی فلسفی و هنری» (چلبی: ۱۶۱). الگوی روابط در هر چهار عرصه از نوع گفتمانی است و غلبه این نوع رابطه، منشاء کارکردها و پیامدهای گوناگونی در هر چهار عرصه است، که ورود به آن به تطویل مباحث انجامیده و از حوصله این مقاله خارج است. اما از نگاه کلی می‌توان مختصات کارکردی روابط گفتمانی در هر یک از این چهار عرصه را از یکدیگر متمایز و آن را مختصراً مورد تحلیل و تبیین قرار داد.

روابط گفتمانی علمی که بر مبنای بده‌بستان علم، اندیشه، دانش، فن، مهارت، تخصص، ... است، بنیان اساسی در علم و گسترش علمی محسوب می‌شود. استیلای این نوع روابط در محیط‌های علمی، جامعه را مستعد بده‌بستان علمی، اندیشه‌ای و فکری کرده و دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها و نظریات علمی ارائه، مورد نقد قرار گرفته، تکمیل و یا تبدیل می‌گردند. از نظر کارکردی رشد گفتمان علمی ضمن اینکه راه جامعه برای بروز استعدادها و شکوفایی اجتماعی را تسهیل می‌کند، واجد کارکردهای دیگری در عرصه دانش است. در عرصه علمی رشد این نوع روابط زمینه‌ساز ایجاد و نهادینه شدن علم در عرصه اجتماعی است و با گسترش این بستر، پرورش و رشد استعدادها، شکوفایی خلاقیت‌ها، ایده‌پردازی‌ها، رشد و توسعه تولید علمی در عرصه‌های متعدد و علوم متفاوت تسهیل شده و بالندگی علمی به فرایندی مستمر در عرصه اجتماعی مبدل می‌شود. «افزایش روابط گفتمانی علمی باعث گسترش تعقل‌گرایی ابزاری و نفوذ آن در سایر حوزه‌های کنش می‌شود. این افزایش با اشاعه یافته‌های علمی در جامعه قرین است و شرایط را برای تغییر و تصحیح هنجارهای رویه‌ای برای انجام امور فنی فراهم می‌نماید، در اثر این روابط، اطلاعات علمی در جامعه بیشتر بهنگام می‌شوند... در اثر افزایش روابط گفتمانی علمی، آمادگی عمومی برای پذیرش تغییرات بطئی و معقول بالا می‌رود و به همراه آن امکان به کارگیری یافته‌های علمی و اقتباس روش‌های نوین علمی نیز در جامعه افزایش می‌یابد» (چلبی: ۱۶۲). این عبارت به خوبی نقش کارکردی روابط گفتمانی علمی را روشن می‌سازد، اما نکته‌ای که نباید از نظر دور داشته شود نقش روابط گفتمانی علمی بر سایر حوزه‌های زندگی اجتماعیست. توسعه این نوع روابط در محیط‌های علمی و توسعه بازیگران نخبگی در محیط‌های علمی و آموزشی، منشاء انعکاس این نوع روابط به عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعیست. منادیان این نوع روابط که عموماً اқشار علمی و تحصیل‌کرده هستند، در اثر جامعه‌پذیری علمی در فرایند آموزش دانشگاهی و تخصصی، حاملان و منادیان اصلی این نوع روابط بوده و پس از حضور در عرصه‌های دیگر این الگو را منتقل و زمینه‌ساز رشد و نهادینه‌گی این نوع روابط در آن عرصه‌ها خواهند شد.

«روابط گفتمانی سیاسی» از دیگر بنیان‌ها و روابطی است که عرصه سیاسی را متأثر از خود ساخته و بازیگران این حوزه با اتکال به این نوع روابط می‌توانند نقش تاریخی و بنیادینی در ارتقاء جامعه، حل مسائل غامض سیاسی و مدیریت تضادهایی داشته باشند که می‌تواند زیست جمعی را با مشکلات و اختلالات بسیاری مواجه سازد. روابط گفتمانی سیاسی به معنای بده‌بستان ایده‌ها، اندیشه‌ها، تفکرات، نقدها، ... در فضای گفتگویی و تلاش برای میل و یا یافتن راه حل و الگویی برای مدیریت دیدگاه‌ها و

نظریات متکثر در جامعه است. غلبه این نوع روابط گفتمانی در عرصه سیاسی واجد کارکردهای بسیاری است که باز هم چلبی آن را به خوبی تبیین و تحلیل می‌نماید. غلبه این نوع روابط، تسهیل‌کننده ورود اجزای جامعه به میدان‌های بحث و گفتگو به عنوان الگویی از مشارکت سیاسی است که جامعه را به سوی میدان سیاسی ترغیب و به مرور همدلی سیاسی، جایگزین دگرسازی‌های استعاری و بعضاً کاذب که عرصه عمومی را به کانونی برای انواع تضادها و تعارض‌ها می‌نماید، می‌گردد. از سوی دیگر «با افزایش روابط گفتمانی سیاسی امکان تعدیل و تصحیح روند جاری جامعه از طریق مباحثات انتقادی گسترش می‌یابد. به علاوه واقع‌گرایی سیاسی جامعه در تعیین اولویت‌ها و اهداف نیز به تدریج افزایش می‌یابد و جامعه در خلال زمان از افراط و تفریط سیاسی در امان می‌ماند» (همان: ۱۶۲). کارکردهای روابط گفتمانی سیاسی به حفظ روابط، همدلی، همکاری و مفاوضت سیاسی بین مردم و حاکمیت سیاسی یاری رسانیده و احساس فاصله گفتمانی، کارکردی و عملکردی آنان را تعدیل و همکاری، اعتماد، حس یگانگی و مشارکت متقابل را در بدنه جامعه تسری و گسترش می‌بخشد. غلبه بر خاص‌گرایی‌های سیاسی، ارتقاء سطح مجاب‌سازی، جامعه‌پذیری عقلانی برای حل مسائل و تعارضات، ممانعت از ایجاد استبداد و یا یک جانبه‌گرایی سیاسی، تعمیق فرایند نظارت‌های سیاسی، تسهیل فرایند اصلاح و بازاندیشی سیاسی، ... از دیگر کارکردهایی است که در نتیجه رشد گفتمان انتقادی و تعمیق روابط گفتمانی سیاسی در جامعه امکان حصول دارد.

در «روابط گفتمانی اخلاقی» نیز آنچه مورد تبادل قرار می‌گیرد ارزش‌ها، فضیلت‌های اخلاقی، نظامات هنجاری، باید و نبایدهای رفتاری و الگوهایی است که می‌توانند به کنش‌های بشری نظم داده و عاملی برای ایجاد روابط مبتنی بر معیارهای تعریف شده انسانی و اخلاقی باشند. بدیهی است در یک جامعه هوشمند و منظم آنچه به کنش‌های اجزای جامعه نظم می‌بخشد، صرفاً قانون و فشارهای اجبارکننده و کنترلی نیست، هر چه افراد باور درونی بیشتری به معیارها و اصول اخلاقی و فضیلت‌های ناشی از آن داشته باشند، بیش از آنکه فشارهای اجتماعی عاملی برای کنترل باشد، افراد از درون و بر مبنای مجاب‌سازی درونی و حفظ و صیانت درونی بر رفتارهای خویش نظم می‌بخشند. نقش روابط گفتمانی اخلاقی از این نظر اهمیت دارد که در بستر تعاملی این معیارها و الگوها تبادل شده و ضمن پذیرش اجتماعی و فردی، از پشتوانه اخلاقی و حمایت‌های اجتماعی نیز برخوردار می‌شوند. گسترش روابط گفتمانی اخلاقی، کارکردهای گوناگونی را در پی دارد که در یک نگاه اجمالی می‌توان به آن اشاره کرد: تبدیل اجزای جامعه به پاسداران و منادیان نظم اجتماعی و اخلاقی، ارتقاء سطح تعلق به جامعه و

کنش‌های اخلاقی، تعمیق عواطف و پیوندهای عاطفی بین اجزای جامعه، تقویت سرمایه‌های اجتماعی بویژه اعتماد متقابل، تقویت نظم هنجاری جامعه، ارتقاء سطح عزت و احترام اجزا در نزد یکدیگر، تعمیم و تقویت ارزش‌های اخلاقی و تقویت جایگاه ارزش‌هایی همچون صداقت، عدالت، مردم‌دوستی و نوع دوستی، تعاون، آزادگی، حمایت، پای‌بندی به حقوق دیگران، ... می‌گردد. در عین حال: «شیوع روابط گفتمانی باعث تقویت مبانی اخلاقی جامعه می‌شود. در همین راستا این نوع روابط به صورت پشتوانه استدلالی وفاق اجتماعی عمل می‌نماید. همین‌طور این نوع روابط می‌تواند به بسط و تداخل احتمالات گوناگون در جامعه کمک نماید» (همان: ۱۶۴).

«روابط گفتمانی فلسفی و هنری» نیز واجد آثار، حسنات و برکات زیادی برای نظم اجتماعی و هنجاری است. در این نوع روابط آنچه مورد بده‌بستان و مبادله قرار می‌گیرد، شامل گفتمان، اندیشه، ایده‌ها، تفکرات فلسفی، نظریات و ایده‌های هنری... است. گسترش این نوع روابط نیز واجد کارکردهای گوناگونی است. رشد و پرورش نظریه، اندیشه، خردورزی و عقلانیت در بین اجزای جامعه در نتیجه بده‌بستان فکری مستمر و طرح اندیشه‌های متمایز از جمله کارکردهای اساسی این نوع روابط است. بده‌بستان فکری و فلسفی، افق و ظرفیت‌های نظری و فکری جامعه را گسترش داده و انتقال اندیشه‌های گوناگون جامعه را از یک جنبه‌نگری، دگماتیسم، تعصب و اندیشه‌های عاری از عقلانیت و تفکر جدا ساخته و تمایلات استدلالی، منطقی و درست‌اندیشی را به جامعه ارزانی می‌دارد. در عین حال رشد این نوع روابط، منشاء ارتقاء تحمل‌پذیری، بردباری، مداراگرایی و باور به شنیدن، گفتن، نقد کردن و اصلاح را در جامعه ارتقاء می‌بخشد. «گسترش و بسط روابط گفتمانی فلسفی کار پالایش، تعویض، تغییر و حتی تعویض انگاشت‌ها، چارچوب‌های مفهومی، الگوهای فکری و زیرساخت‌های نظری را در سایر معارف و حوزه‌های کنش تسهیل می‌نماید» (همان: ۱۶۵).

بنابراین می‌توان بر این امر تأکید کرد که بن‌مایه حیات اجتماعی در اجتماعات مدرن حرکت به سوی روابط گفتمانی در تمامی ساحت‌های اجتماعی است. تضعیف این نوع روابط و یا عدم نهادینه‌گی و عدم آگاهی اجزای جامعه از جایگاه و کارکرد آن در زندگی جمعی، عوارض و اختلالات گوناگونی را بر جامعه تحمیل می‌نماید که امروزه بسیاری از کشورهای جهان سوم و بعضاً حتی کشورهای پیشرفته بویژه در روابط متقابل و در اموری که تضاد منافع دارند، به آن ابتلاء دارند.

روابط گفتمانی همانطوریکه بیان شد در عرصه‌های متفاوت اعم از اقتصاد، فرهنگ، سیاست و اجتماع منشاء آثار و پیامدهای متفاوتی است، که بشر در اثر باور به گفتگو، بده‌بستان فکری، نظری و معرفتی،

عبور از تمایلات هژمونی طلبانه و اجباری و حفظ حریم تفکر و ایجاد بستر برای تعاملات تعمیم یافته، به آن دست یافته است. رشد عقلانیت و خرداندیشی بشری، در کنار بده‌بستان‌های گسترده ناشی از رشد دسترسی‌ها و انتقال اطلاعات، فضای باز دسترسی به داده‌ها و اندیشه‌ها، ارتقاء سطح آگاهی‌های اجتماعی و بویژه آگاهی افراد به حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی و عزت یافتن بیش از پیش انسان به عنوان کنشگر اساسی، انتخاب‌گر و تأثیرگذار، سبب گردیده انسانها از سلول‌های اجتماعی خارج و تبدیل به یک کنشگر فعال و ذی‌حقی شوند که می‌توانند فرایندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را متأثر سازند. امروز ثابت شده است که گفتگو، رابطه، روابط گفتمانی به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای بشر مبدل شده است و تقریباً هیچ بدیلی برای آن وجود ندارد. گرچه افرادی همچون فردریش هایک علیه ایده گفتگو باور دارند و آن را برای فهم محیط و بسط عدالت مفید نمی‌دانند، چرا که او بیان می‌دارد: «بهترین روش عمل آن است که افراد را به دست نیروهای قدرتمند بازار واگذارند و اجازه دهند این مکانیزم‌ها که در جریان تطوری طولانی به درجات بالایی از پیچیدگی و قابلیت رسیده‌اند، کار را به انجام رسانند. واگذار کردن امور به افراد و تلاش برای دستیابی به راه حل مناسب از طریق گفتگو و تأکید بر بسط عدالت اجتماعی، تنها زمینه را برای قدرتمند شدن طبقه بروکرات فراهم می‌کند» (پایا، ۱۳۷۷: ۳۹ به نقل از فردریش هایک، ۱۹۷۶).

این نوع نگرش‌ها با توجه به آثاری که گفتگو داشته و بشر از مواهب آن بهره‌مند شده است، نمی‌تواند ضرورت این الگو را مسدود و مانع بسط آن در جامعه گردد. گفتگو، ایجاد بستر برای تعاملات عقلانی و ارتباطی و کسب تفاهم ناشی از آن را می‌توان الگوی جهان جدید دانست که بدیل مناسبی برای آن وجود ندارد. این به معنای نفی دیدگاه‌های مقابل نیست، چرا که افرادی مثل توماس کوهن نیز به طریق دیگری گفتگو را حداقل بین پارادایم‌های مقابل معطوف به نتیجه نمی‌داند و بیان می‌دارد: «او با طرح مفهوم پارادایم به شیوه‌ای نزدیک به مک‌ایتتایر در قلمرو اخلاق و امور اجتماعی و سیاسی مدعی شده، تأکید کرده است که همزمانی میان کسانی که به پارادایم‌های مختلف تعلق دارند، ممکن نیست و افراد تنها در درون هر پارادایم می‌توانند با یکدیگر به تعامل بپردازند» (همان: ۴۱ به نقل از کوهن ۱۹۶۲). این نوع بیانات که بعضاً توسط افرادی مثل هانگیستون، مک‌ایتتایر، فوکو، ... نیز ابراز شده است، نمی‌تواند نافی اهمیت و جایگاه روابط گفتمانی و تعاملات و کنش ارتباطی باشد که امروزه نقش زیادی در تسهیل روابط، بسط مناسبات انسانی، حل منازعات و ایجاد بستر گفتمانی برای بشر، در پی داشته است.

۴- بنیان‌ها و بسترهای رشد روابط گفتمانی

غلبه روابط گفتمانی و تسری و تعمیم آن در عرصه‌های متفاوت زندگی جمعی، روندی بطئی و مبتنی بر ایجاد زیرساخت‌ها و مبانی‌ای است که در دیگر بخش‌های اجتماعی می‌بایست پدیدار گردد. به تعبیر دقیق‌تر گسترش روابط گفتمانی به یکباره به وقوع نمی‌پیوندد و نیازمند ایجاد بنیان‌هایی است که آن را زمینه‌سازی و تسهیل نمایند. برخی از عوامل و بسترهایی که می‌توانند در این فرایند مؤثر باشند، بطور کاملاً موجز و اشاره‌وار به شرح ذیل قابل تأکیدند:

۴-۱- رشد و توسعه عرصه عمومی^۱

عرصه عمومی نقش واسط بین جامعه و ساختار سیاسی دارد. هابرماس «عمومی بودن» را به «مثابه اصلی انتقادی و گشودن امور عمومی به روی بحث و گفتگوهای شهروندان علاقه‌مند می‌داند که جای خود را به افکار عمومی دستکاری شده داده بود» (آوتویت: ۱۳۸۹، ۴۰۸). و هگل نیز درباره عرصه عمومی اینگونه می‌گوید: «باز شدن این فضا برای کسب آگاهی، رویه‌ای عمومی دارد، زیرا افکار عمومی از این طریق به کسب اندیشه‌های صحیح نائل می‌شود و درباره جایگاه و مفهوم دولت و امور مربوط به آن آگاه می‌گردد و مهمتر از همه قادر می‌شود به شیوه‌ای عقلانی این امور را پیش‌بینی کند. افکار عمومی همچنین از این طریق با حرفه، توانایی، فضایل، مهارت‌های دولتمردان و مقامات رسمی آشنا می‌شود و به آنها احترام می‌گذارد. حوزه عمومی در عین اینکه به توسعه اینگونه توانایی‌ها، استعدادها کمک می‌کند به عنوان پادزهری در مقابل خودپسندی افراد و توده‌ها عمل می‌کند و یکی از ابزارها (در واقع یکی از مهمترین ابزارهای) آموزش آنها است» (هابرماس: ۱۳۹۲: ۱۹۳، به نقل از هگل). عرصه عمومی به شهروندان این اجازه را می‌دهد که در میدان‌های گسترده اجتماعی اعم از میدان اقتصاد، سیاست، فرهنگ، هنر، اندیشه... به بحث و تبادل نظر پرداخته و اندیشه‌های خود را رد و بدل و بدین طریق به کنشگری فعال مبدل شوند. این نوع کنشگری‌ها تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی را درنوردیده و اعضای جامعه با کسب آگاهی روندهای سیاسی، حقوقی، اجتماعی را بررسی و نسبت به آن نظر می‌دهند. این فضا شرایط را برای توسعه روابط گفتمانی که به تعبیر هابرماس در نهایت به «زیست جهان» مبدل و آن را تسهیل می‌نماید. با گسترش عرصه (حوزه) عمومی تمامی شهروندان مجال این را می‌یابند که به جای تعارض با ساختار سیاسی، دیدگاه خود را در معرض عمومی قرار داده و فضا برای تعاطی، نقد، اصلاح

^۱. Public Sphere

و بازانديشی در روندها، سياست‌ها و رويکردها فراهم و جامعه به کنشگری مؤثر و فعال تبديل و بدهستان اندیشه‌ها و رويکردها به یک واقعیت اجتماعی و روال مستمر تبديل می‌شود.

۲-۴- بسط طبقه متوسط اجتماعی

طبقه متوسط از نگاه جامعه‌شناختی بویژه در جامعه مدرن تنها طبقه حائل بين طبقه بالا و پائین نیست، بلکه طبقه متوسط از ۴ سرمایه اساسی موجود در جامعه شامل سرمایه اقتصادی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و سرمایه نمادین، به جز سرمایه اقتصادی از سه سرمایه دیگر در حد بسیار زیاد برخوردار است. چرا که هم از دانش و اندیشه لازم برخوردار است، هم به دليل بهره‌مندی از سرمایه‌های سه‌گانه نفوذ اجتماعی در خور توجهی دارد. اقشار وابسته به طبقه متوسط حاملان اندیشه، تفکر، تخصص، فن‌آوری، نقد، بداعت، ایده‌پردازی هستند و در نقش‌های آموزشی، مدیریتی، هنری، رسانه‌ای و تخصصی مداوماً به نیازهای جامعه پاسخ می‌گویند. اقشار این طبقه با توجه به جایگاه خود می‌توانند فضا را برای روابط گفتمانی در عرصه‌های دانشگاهی و علمی (روابط گفتمانی - علمی)، سیاسی (روابط گفتمانی - سیاسی)، فلسفی و هنری، اجتماعی، اخلاقی، ارتباطی، اقتصادی و فرهنگی فراهم کرده و آن را تعمیق و تداوم بخشند. «طبقه متوسط جدید از بخش‌هایی از جمعیت تشکیل می‌شود که از آموزش بالایی برخوردارند، مایل به انتقال در بخش خدمات هستند و در عین حال قابل مقایسه با مدیران یا صاحبان حرفه‌های سنتی نیستند. اعضای طبقه متوسط جدید به دليل صلاحیت فنی و فرهنگی شان و موضع کارکردی اقتصادی‌شان احتمال بیشتری وجود دارد که ... دست به بسیج بزنند» (دلپورتا، ۱۳۸۳: ۷۶). هانس پیتر کرایسی نیز درباره نقش طبقه متوسط جدید می‌گوید: «ویژگی طبقه متوسط جدید اعمال کنترل بر منابع سازمانی و یا مهارت‌های حرفه‌ای و عدم برخورداری از ابزار تولید می‌داند... توجه به سه بخش در طبقه متوسط جدید ضروری می‌باشد. یعنی «متخصصان اجتماعی - فرهنگی، مدیران و بالاخره کسانی که نقش فنی ایفا می‌کنند» (همان: ۷۹). طبقه متوسط با توجه به نقش و سرمایه‌هایی که در اختیار دارد، می‌تواند در پیشبرد روابط گفتمانی در عرصه‌های متعدد بسیار تأثیرگذار باشد.

۳-۴- رشد عقلانیت ارتباطی

عقلانیت ارتباطی که در کلام و تئوری هابرماس برجستگی دارد، تصویر جامعه‌ای است که اساسش بر گفتگو استوار است. او معتقد است در این نوع عقلانیت اساس ارتباط، بدهستان و تعامل در عرصه عمومی است: «عقلانیت ارتباطی یک مفهوم است... که در کنش کلامی و در گفتار ریشه دارد. گفتگو در

اندیشه هابرماس از آن چنان اهمیتی برخوردار است که عمده مفاهیم به کار رفته و با معنایی مثبت با عبارت «گفتگو» مقیده شده است، همانند دموکراسی گفتگویی، عدالت گفتگویی، اخلاق گفتگویی و در نهایت جامعه گفتگویی، که همگی حاکی از محوریت «گفتگو» در جامعه آرمانی هابرماس است» (خان‌محمدی، ۱۳۹۹: ۲۱۵). رشد عقلانیت ارتباطی، زمینه را برای رشد تعاملات برابر، گفتگوهای نقادانه و اصلاح دیدگاهها و ارتقاء سطح دانش و اندیشه و بازکاوی شرایط برای رفتن به چشم‌اندازی روش‌تر ایجاد می‌کند. «هرگونه تفاهم و توافق مبتنی بر عقلانیت ارتباطی و بینادهنی می‌بایست اخلاقاً و عقلاً برای طرفین کنش ارتباطی مشارکت معتبر و مقبول باشد. این اعتبار اخلاقی و مقبولیت عقلانی، شالوده هرگونه تفاهم و توافق است» (همان: ۲۱۶).

۴-۴- رشد دانش انتقادی

دانش انتقادی، بنیان عقلانیت مدرن و جدید است. دانش انتقادی این توان، ظرفیت و معرفت را به افراد و اجزای جامعه می‌دهد که از عنصر و بنیان نقد، چگونه برای اصلاح و بازاندیشی بهره‌گیری نمایند. دانش نقد و انتشار آن در جامعه، فرصت گفتگو را تسهیل و تسریع می‌بخشد و انسان با درک و آگاهی از فضای نقد، تعامل را جایگزین خشونت، تعارض‌گرایی، نفی‌گرایی هویتی و یا سیاسی کردن و امنیتی‌سازی پدیدارهای اجتماعی می‌نمایند. با رشد عقلانیت ارتباطی، توسعه عرصه عمومی، افزایش سطح علم و آگاهی و توسعه طبقه متوسط و نقش‌آفرینی آن که در حوزه‌های آموزشی، تربیتی و آگاهی اجتماعی بسیار اهمیت دارد، این نوع دانش، تولید و در جامعه گسترش می‌یابد. این نوع دانش به لحاظ کارکردی افراد و اجزای جامعه را از نظر ذهنی به سوی باور به تحمل و مدارای متقابل و ساخت واقعیت اجتماعی در روابط بینادهنی، هدایت می‌نماید. در عین حال این نوع دانش به ساختار سیاسی نیز این مجال را می‌دهد که خود را مهیای تغییر و بازسازی روش‌ها، رویکردها و یا اختلالاتی نماید که روند سامان نظری و یا ارتباطی جامعه و یا کارکردهای نهادی را دچار اشکال کرده است.

۴-۵- گفتمان و نظام معنایی مبتنی بر حقوق تعمیم‌یافته

اساس روابط گفتمانی به بنیان‌های گفتمانی استوار است، یعنی باور ذهنی مبنی بر پذیرش نظرات و دیدگاهها و بهره‌مندی افراد از حقوق برابر برای حضور در عرصه مبادلات و بیان دیدگاهها در چارچوب‌های حقوقی و قانونی. این نوع گفتمان به لحاظ نظری، ذهنی و مدل‌سازی از زندگی اجتماعی و حقوق فردی و جمعی، بر این قرائت استوار است و یا روایتی از زندگی اجتماعی را می‌پذیرد که از

طریق گفتگو می‌بایست به حل منازعات نظری، انتقادی و گفتمانی منتهی شود. تعارض‌گرایی، انتقال میدان مباحث به عرصه سیاسی، سیاسی کردن مباحث، مبارزه‌جویی، طرد، نفی، ... ریشه در گفتمان‌های سیاسی مطلق‌گرایی دارد که نه تنها کمکی به توسعه روابط گفتمانی نمی‌نماید، بلکه چه بسا فضا را برای گسترش این نوع روابط با مضایق روش‌شناختی و حقوقی مواجه می‌سازد. بسط توسعه گفتمان مبتنی بر گفتگو در فضای باز سخن و توسعه کنش‌های گفتاری، بسط مباحث انتقادی، روشنگری و تأکید بر اصلاح و بازاندیشی، روابط گفتمانی را در جامعه تسهیل نموده و کسب فهم و تفاهم اجتماعی را سرعت می‌بخشد و به عنوان الگویی مرجح معرفی می‌نماید.

۴-۶- تبدیل کنشگران به سوژه‌ای فعال و خودآگاه

ارتقاء دانش فردی، پرورش شخصیت‌های اجتماعی و تواناسازی آنان برای حضوری مؤثر و پویا در زندگی اجتماعی، بنیانی برای روابط گفتمانی است. فرد باید هم توانایی گفتگو با جامعه را داشته باشد و بویژه توانایی گفتگو و بازاندیشی در خویشتن را فراهم آورد: «بازاندیشی و گفتگوی درونی، به افراد به عنوان عوامل فعال، ظرفیتی ارائه می‌دهد تا بر زندگی خودشان کنترل داشته باشند. انسانها دارای ظرفیت منحصر به فردی هستند که می‌توانند در راستای اهدافشان (توسعه مداوم موقعیت‌هایشان)، پروژه‌هایشان، طراحی و بازطراحی کنند» (اسکات، ۱۳۹۸: ۳۲۴).

آنچه در این فرایند اهمیت دارد، کسب آگاهی است، آگاهی نسبت به خویشتن، جهان پیرامونی، جامعه و ضرورت‌های آن، حقوق فردی و اجتماعی و نقش مسئولیت هر کسی نسبت به خویشتن و دیگران دارد. «هوشیاری، آگاهی از پدیده‌های دریافت شده یا تجربه شده است. آگاهی یک شخص نسبت به جهان، از طریق حواس و ابزاری به دست می‌آید که از طریق آن، جهت‌گیری کنش و فرایند موروثی را ممکن می‌سازد. ظرفیت آگاهی است که به انسانها اجازه می‌دهد به تدریج با یک واقعیت خارجی، سازش کنند و با آن به عنوان یک وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف‌شان انطباق یابند» (همان: ۳۴۷). این آگاهی است که به فرد خودپویایی، دگرآگاهی، خودکنترلی و خود آگاهی می‌بخشد و او را از نظر ذهنی و گفتمانی مهیای پذیرش نقش اجتماعی و گفتگوی با دیگران در کنش‌های تعاملی و گفتاری و تفاهم جمعی می‌نماید.

۴-۷- نظم، سامان و پایداری اجتماعی

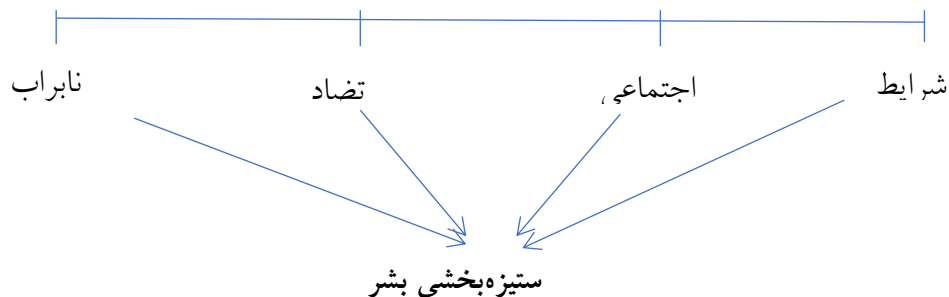
زیرساخت دستیابی به روابط اجتماعی متعادل، پویا و متوازن، درجه‌ای از نظم، پایداری و ثبات اجتماعی است. در جامعه‌ای که اختلالات، منبع بزرگی برای گسستگی، تضاد، تعارضات هنجاری، ناهنجاری و یا بی‌هنجاری هستند، شخصیت‌های متوازن رشد نکرده و ساختار اجتماعی فضای مناسبی برای گفتگو و کنش‌ها و روابط گفتمانی ایجاد نمی‌شود. در جامعه‌ای آنومیک که نفوذ نظارت‌کننده جامعه بر افراد از بین رفته و بی‌سامانی شاخص روابط و مناسبات اجتماعی است، سطح تعاملات کاهش و محدود می‌شود و سرمایه‌های اجتماعی که بنیانی اساسی برای روابط و تعامل متقابل هستند، با فرسودگی و فروپاشی مواجه می‌شوند. از دست رفتن اعتماد، انسجام و مشارکت، کنش‌های ارتباطی و همدلانه را با امتناع مواجه می‌سازد و اجزای جامعه به سوی اجتماعات خرد، کانون‌ها و حلقه‌های خصوصی شده و بسته و روابط موزائیک‌وار تمایل پیدا می‌کنند. محدود شدن احساس امنیت «هستی‌شناختی» تنها به فروپاشی اعتماد (به تعبیر گیدنز) منتهی نمی‌شود، بلکه فقدان شفافیت و حس ناامنی، عدم قطعیت و بی‌اطمینانی، افراد را از درون با انسداد ارتباطی مواجه و میدان‌های تعاملی به حداقل میل می‌نماید. بنابراین یکی از زیرساخت‌های اساسی برای دستیابی به کنش‌های ارتباطی و روابط گفتمانی درجه‌ای از نظم و سامان اجتماعی (و نه نظم سیاسی) است که بستر را برای تعاملات فراهم آورد. نظم سیاسی دایره ارتباطات را با محدودیت‌های حقوقی و کنترلی مواجه و عملاً میدان‌های اجتماعی عاری از نیروهای پویا و کنش‌های انتقادی می‌شود.

۴-۸- سطحی از رفاه و توسعه اقتصادی

نیاز انسان به تفاهم، آرامش و خرسندی و رضایت در بستری ایجاد و تعمیق می‌شود که نیازهای اولیه انسانی با اشکال و اختلال مواجه نباشند. اختلالات توزیعی که سطح فقر، نابرابری‌های اجتماعی، تبعیض و بی‌عدالتی را تعمیق نماید، عملاً مسیرهای جامعه برای تعامل به نیازهای ثانویه و شکوفایی و برجستگی آن را با تمانع مواجه می‌سازد.

انسانها هنگامی به سوی دیگران احساس گشایش می‌نمایند که کمیابی‌های ناشی از پاسخ به نیازها مرتفع شده باشد. اضطرابات وجودی و هستی‌شناختی، مانع جدی برای اعتماد و همکاری و حضور در میدان‌های اجتماعی است. توسعه و رفاه ضمن اینکه به نیازهای اولیه پاسخ می‌گوید، زمینه رشد آگاهی، ظرفیت‌سازی اجتماعی و اقتصادی، تنوع میدان‌های ارتباطی و منابع لازم برای کنش‌های ثانویه را نیز

تسهیل می‌کند. اگر آگاهی و ساختار را دو رکن اساسی برای روابط گفتمانی بدانیم، توسعه دو شقوق متفاوت زیرساخت و بنیان این دو رکن است. **جامعه** شوند. نابرابری، فقر، تضادهای ویرانگر، طرد، فقدان پذیرش که از مشخصات یک جامعه توسعه نیافته است، فضاهای اجتماعی ذهنی و رفتاری را به سوی کنش‌های ارتباطی و روابط اظهاری، انتقادی و گفتمانی با اشکال مواجه می‌سازد. شارون الگوی چنین وضعیتی را اینگونه ترسیم می‌نماید (شارون جوئل، ۱۳۸۵: ۲۲۵):



در شرایطی که ستیزه‌بخشی و فشارهای روانی، عدم رفاه و عوامل بیگانه‌کننده اجتماعی در جامعه وجود دارد، ایجاد روابط مبتنی بر رویکردهای برابره، آگاهانه، تعاملی، امکان وقوع ندارد.

۹-۴- عام‌گرایی اجتماعی، سیاسی و هویتی

عوامل گوناگونی منشاء تمایزگرایی، برتری‌جویی، تضادگرایی می‌شوند که کماکان در اجتماعات انسانی قابل مشاهده است. قومیت، نژاد، طبقه، ایدئولوژی، جنسیت، تاریخ، زبان، مذهب، وابستگی‌های سیاسی و ساختاری، ملیت،... از جمله عواملی هستند که می‌توانند منشاء خاص‌گرایی شوند. تمایزگرایی ناشی از خاص‌گرایی که به برتری‌جویی، خود برتر پنداری، استیلاجویی، قوم‌مداری،... می‌انجامد، جامعه را از فرصت برای تعاملات و گفتگوهای برابره و دستیابی به تفاهم ناشی از آن محروم می‌دارد. این تمایلات خاص‌گرایانه به تمامی شئون زندگی اجتماعی و فردی گسترش می‌یابد و منبع تعهد خاص‌گرایانه، اعتماد خاص‌گرایانه، تفاهم خاص‌گرایانه، روابط خاص‌گرایانه، کنش‌های خاص‌گرایانه و حتی هنجارهای خاص‌گرایانه می‌شود. این نوع خاص‌گرایی امکان پیوستگی، همدلی، اعتماد تعمیم‌یافته، باور به تعاملات برابر و حقوق یگانه و همانند را از افراد سلب و نوعی تضاد مستمر و دوگانه‌سازی مستمر را به جامعه تحمیل می‌نماید. بطور طبیعی چنین رویکردی جامعه را از بهره‌مندی از روابط و تفاهم مبتنی بر مبادلات گفتگویی و کنش‌های گفتاری و اظهاری محروم و خود به عنوان یک واقعیت

اجتماعی، تمامی ساحت‌های زندگی جمعی را متأثر می‌سازد. «خاص‌گرایی مانع تعمیم ارزشی در جامعه می‌شود و متقابلاً عدم تعمیم ارزشی موجب تقویت خاص‌گرایی می‌شود» (چلبی: ۱۴۲).

هر کدام از این عوامل ۹ گانه در نقش متغیرها، بنیان‌ها و عللی هستند که می‌توانند از ایجاد فضای باز سخن از ایجاد روابط گفتمانی و کنش‌های گفتاری آزاد و برابر ممانعت نمایند. مدیریت فرهنگی چنین بسترهای گسترده‌ای مستلزم ارتقاء سطح آگاهی‌های اجتماعی، نقش‌آفرینی مرجعیت‌های اجتماعی، توسعه فرایندهای رشد ارتباطی، فنی و تکنولوژیک بویژه رشد سطح دانش تخصصی، علمی و اجتماعی است که باید توزیعی مناسب در سطح جامعه بیابد.

۵- الزامات روابط گفتمانی

علاوه بر آنچه که در بخش پیشین در خصوص بسترهای روابط گفتمانی گفته شد، الزامات متفاوتی نیاز است تا اولاً روابط گفتمانی در جامعه گسترش پیدا کند، ثانیاً این نوع روابط زمینه‌ای برای رشد و گسترش تفاهم اجتماعی باشد. بدون تشریح این ابعاد، در زیر به برخی از این الزامات اشاره می‌شود:

۱. حقوق برابر، اصل احترام به مواضع دیگران و حقوق آنها، عزت‌مندی عمومی، فرصت برابر برای همگان برای نقش‌آفرینی و حضور در میدان‌های اجتماع

۲. بلوغ فکری - معرفتی اعضاء و عناصر اجتماعی برای درک موقعیت، ضرورت و کارکردها و همچنین الزامات روابط، گفتگو در بستر برابر و عاری از فشار و تنش‌ها و یا کنش‌های محدودکننده اقتصادی، هویتی، اجتماعی و سیاسی

۳. اصل صیانت و پاسداری از الزامات و حقوق اجزای جامعه در فرایندهای ارتباطی و کنش‌های گفتاری و یا تبیین مواضع و دیدگاهها. به عبارت دیگر دفاع هوشمند و آگاهانه جامعه از اجزا در میدان‌های تعاملی و در فرایند کسب تفاهم از طریق بده‌بستان‌های گفتمانی

۴. بلوغ جامعه برای پذیرش تنوع نگرش‌ها، افکار، تحلیل‌ها، مواضع، آراء و اندیشه‌ها و باور به اهمیت نقد، اصلاح، بازاندیشی در فرایند تکامل و تکمیل ساخت نظم اجتماعی و ایجاد ثبات و محیطی پویا و آینده‌نگر، پذیرش اصل تفاوت‌ها به جای حذف، تعارض و تضادگرایی

۵. پذیرش، نهادینه‌گی و تعمیم فرهنگ رواداری، تحمل و مدارای اجتماعی و تلاش برای تواناسازی، معتدل‌سازی افکار و اندیشه‌ها و انجام رفتار منطقی و عقلانی به جای کنش‌های احساسی و تمایزگرایی‌های افراطی و بدبینانه

۶. حرکت نخبگانی و تعمیق ارتباطات و تعهد جریان نخبگی برای ورود به عرصه گفتگو، ایجاد روابط گفتمانی و تعمیق میدان‌های تعاملی، اندیشه‌ای و نظری در فضایی عاری از سیاسی‌کاری و یا نقدهای افراطی و رادیکال که می‌تواند به ضد خود تبدیل و ایجاد فضای گفتگو را با انسداد و امتناع

مواجهه سازد. نقد، اصلاح، فرهنگ‌سازی، پایداری و پابندی به معیارهای گفتگو، انتظار است که از جامعه نخبگی برای پیشبرد این هدف وجود دارد

۷. باور همگانی به اهمیت روابط گفتمانی و ضرورت تفاهم جمعی برای تکامل و تعالی اجتماعی به عنوان فرایندی ضروری و پایدار که مقدمه بهبود و بهگشت اجتماعی در تمامی عرصه‌ها و شئون زندگی اجتماعی بوده و عقلانیت تفاهمی به الگویی برای اصلاح روندها و تکامل روابط و ارزش‌ها می‌گردد

۸. فرهنگ‌سازی مبتنی بر پذیرش حق و تکلیف در فرایندها و تعاملات اجتماعی به عنوان الگویی تعمیم‌یافته که مقدمه حرکت به سوی جامعه و نظم نو و پایدار است. این روند باید به گفتمان مسلط، الگوی نظم و ارتباط اجتماعی و نیاز و ضرورت اجتماعی مبدل گردد.

نتیجه‌گیری

تفاهم اجتماعی بنیانی است برای ایجاد ثبات، نشاط، پایداری و بده‌بستان‌های عاطفی، اظهاری و هنجاری در جامعه. فقدان ارتباط یا انسداد در مبادی ارتباطی و یا غلبه روابط ابزاری و یا هژمونی طلبی سیاسی، هویتی و اجتماعی، ... از جمله عواملی هستند که می‌توانند دستیابی به تفاهم را با موانع بسیاری مواجه سازند. با پیچیدگی جوامع و تمایزات و تفاوت در نگرش‌ها، اندیشه‌ها، تمایلات، سلائق و علائق، دستیابی به تفاهم به یک نیاز بنیادین تبدیل می‌شود تا از بروز تنش‌ها، تضادها و تعارضات ناشی از تفاوت و تمایز در نگرش‌ها، باورها و اندیشه‌ها ممانعت نماید.

دستیابی به این نیاز مستلزم تمهیدات و سازوکارهایی در نظام اجتماعی و ساختارهای ارتباطی است تا از گسستگی و افزایش فواصل ذهنی - نظری و اجتماعی ممانعت نماید. بازسازی روابط، حفظ انسجام، پیوندهای اجتماعی و ایجاد بستر مناسب مبتنی بر نظم هنجاری و حفظ و تداوم آن مستلزم کنش‌ها، معیارها و الگوهای خاصی است که در جوامع پیچیده امروز به یک ضرورت استراتژیک تبدیل شده است. شاید به قطعیت بتوان گفت در شرایط کنونی بهترین الگویی که می‌تواند منشاء تفاهم باشد، مفاهم متقابل، تعامل مستمر، گفتگو، بده‌بستان‌های نظری، فکری و اندیشه‌ای است که باید در بستری عاری از اجبار، فشار و یا کنش‌های استیلاجویانه و یک‌جانبه‌نگر انجام گردد. باید میدان‌های اجتماعی، عرصه عمومی و متن اجتماعی به گونه‌ای از گستردگی و ظرفیت‌های ساختاری و هنجاری برخوردار باشد که اجزای جامعه بتوانند در تعاملی مستمر، ایده‌ها، رویکردها و اندیشه‌های خود را عرضه کرده و به مرور در کنش متقابل، تفاوت‌ها را حل و به سوی اشتراک و هم‌نوایی حرکت نمایند. کنش ارتباطی و روابط گفتمانی که جامعه و عرصه‌های اجتماعی را به کانونی برای بده‌بستان اندیشه‌ها، تفکرات، سلائق، برداشت‌ها، تبدیل و آن را به الگویی مسلط تبدیل نموده و از بنیان‌های آن به درستی صیانت نماید، فرایندی است که می‌تواند روند حصول به تفاهم را ممکن و پایداری بخشد. روابط گفتمانی نیازمند الزامات گوناگونی است که جامعه باید در روندی مستمر آن را مهیا و از پایداری آن به درستی اطمینان

حاصل نماید. قطعاً عوامل و موانع گوناگونی در این مسیر وجود دارد که شناسایی به هنگام، پیش‌بینی از کارکردهای آن و رفع دقیق و هوشمندانه آن از مهمترین فرایندهای اجتماعیست که باید با عقلانیت تفاهمی و تفکر استراتژیک مدیریت شود. اگرچه موانع بسیار است، اما عوامل گوناگونی این فرایند را تقویت و تسهیل می‌نمایند که به ویژه نقش دانش، رشد اندیشه، پرورش شخصیتی، تهیه الگوهای ارتباطی و دانش انتقادی،... بسیار حیاتی است و باید جامعه از طریق سازوکارهای گوناگون آن را فراهم آورد. اگر تفاهم اجتماعی را یک غایت و یک هدف غایی برای ایجاد آرامش، نظم، و پایداری جمعی بدانیم، باید روابط گفتمانی را به عنوان بنیان و مکانیزمی اساسی برای آن در نظر آوریم که این هدف را ممکن می‌سازد.

منابع

- اسکات، جان (۱۳۹۸)، *مفهوم‌پردازی جهان اجتماعی؛ اصول تحلیل جامعه‌شناختی*، روح... قاسمی، چاپ اول، نشر احسان.
- آتوتیت، ویلیام، تام باتامور (۱۳۸۹)، *فرهنگ علوم اجتماعی فرنالیم*، حسن چاوشیان، نشر نی.
- پایا، علی (۱۳۷۷)، *نگاهی از منظر فلسفی به مسأله گفتگوی میان تمدن‌ها*، فصل‌نامه گفتمان، شماره ۳، زمستان، ۵۴-۳۵.
- پوکام، سرژ (۱۳۹۵)، *جامعه‌شناسی رابطه اجتماعی*، عبدالحسین نیک‌گهر، نشر هرمس، چاپ اول.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم*، نشر نی.
- خان‌محمدی، کریم (۱۳۹۹)، *قرآن و عقلانیت ارتباطی*، نشر نی، چاپ اول.
- دلاپورتا، دوناتلا، ماریو دیانی (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، محمدتقی دلفروز، انتشارات کویر، چاپ اول.
- سامووار، لاری، ریچارد، پورتر، لیزا استفانی (۱۳۷۹)، *ارتباط بین فرهنگ‌ها*، غلامرضا کیانی، سیدعلی‌اکبر میرحسینی، انتشارات باز، چاپ اول.
- شارون، جوئل (۱۳۸۵)، *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، منوچهر صبوری کاشانی، نشر نی، چاپ پنجم.
- شولتس فون تون، فریدمن، برنهارد پورکسن (۱۳۹۹)، *مفاهمه، هنر زندگی*، ویدا محمدی، انتشارات لوح فکر، چاپ اول.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، *دگرگونی ساختار حوزه عمومی*، جمال محمدی، تهران، نشر افکار.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۹)، *نظریه کنش ارتباطی*، کمال پولادی، نشر مرکز، چاپ سوم.
- Barnlund (1989), *Communicative Styles of Japanes and americans*, bltmont, Ca: Wods Warth.
- J.T. Wood (1994) *Genderd Lives: Communication, gender, and culture belmont*, Wadsworth.
- Nanda, S (1990), *Cultural Antropologia*, 5 Th. Ed. Belmot, ca: Wodsworth.